

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

فهرستی از اعتقادات سکولارهای سبز

ما سکولارهای سبز معتقدیم که انسان دو نوع جهان بینی و شناخت دارد، یکی بنیاد گرفته بر منطق و آزادی و انتخاب و تکرر، و دیگری بر پا شده بر فراز خرافه و بی منطقی و انقیاد و اعتقاد به تک رنگی و زدایش تکرر. ما جهان بینی نخستین را «انسانی - علمی» می دانیم و جهان بینی نوع دوم را «ضد انسانی - ضد علمی» تلقی می کنیم. یکی استوار است بر کرامت و آزادی و تساوی حقوقی آحاد جامعه و دیگری مبتنی است بر زدودن فردانیت و کرامت و آزادی انسان ها و تبدیل کردن آنها به گوسفندان مطیع و همشکل یک گلهء انسانی از طریق اعمال تبعیض و سرکوب.

esmail@nooriala.com

متن سخنرانی در واشنگتن - 24 خرداد 1389

با سلام خدمت خانم ها و آقایان هموطنان عزیزم در واشنگتن

بسیار خوشحالم که بمناسبت انتشار دو کتاب جدیدم، با دعوت محبت آمیز گردانندگان کانون دوستداران فرهنگ ایران در واشنگتن، و به همت دوستانم خانم شهرهء عاصمی و آقای تقی مختار، فرصتی به من داده شده که ساعتی چند را در خدمت شما باشم و دربارهء آنچه که مرا به بر پا داشتن سایت «سکولاریسم نو» و انتشار این دو کتاب، یکی با عنوان «مبانی سکولاریسم نو» و دیگری با عنوان «سکولاریسم نو برای ایران»، کشانده و واداشته سخن بگویم.

اصل قضیه بسیار ساده است: ما سی و یک سال است که مبتلای به یک حکومت مذهبی شده ایم که، به نام ارزش ها و شریعت الهی خود، دمار از روزگار دو سه نسل در آورده و راه حلی جز خواستاری اضمحلال و انحلال اش برای ما باقی نگذاشته است. پس، توجه داشته باشید که من، در واقع، بیشتر برای مخاطبان مسلمان و غیرمسلمانی که خواستار انحلال حکومت اسلامی و جانشین شدن یک حکومت غیرمذهبی (و نه ضد مذهبی) هستند سخن می گویم و می نویسم و، البته در عین حال، می کوشم تا دیگرانی را هم که به این گزینه با دیدهء تردید می نگرند قانع کنم که به جمع ما بپیوندند. پس، کوشش های من در دو جهت حرکت می کنند. از یکسو، بعنوان عضوی از گروهی که اجازه بدهید اسمشان را بگذاریم «انحلال طلبان»، دنبال راه حلی برای ایجاد توافقی گسترده و ملی بر مطرح کردن خواست «انحلال حکومت اسلامی» هستم و از سوی دیگر می کوشم تا سلبهء استدلالی و نظری این گروه را - در حد اطلاع و دانش و سواد مختصرم - هرچه بیشتر پر زور کنم. این دو کتاب هم در واقع حکم اسلحه ای برای بکار برده شدن در آن دو جبهه را دارد. از یکسو در نخستین شان کوشیده ام همدلان و همراهانم را از لحاظ نظری مجهزتر و آماده تر از همیشه کنم تا بتوانیم نظر عدهء بیشتری را به هدف خود جلب کنیم و از سوی دیگر، در دومین کتاب، در واقع به کاربرد آن نظریه پردازی ها در مورد کشور عزیزمان ایران پرداخته ام.

پس اگر بخواهم اهداف خود و یاران انحلال طلبم را برایتان خلاصه کنم می توانم بگویم که:

1. ما معتقدیم که مورد کشور ما مورد منحصر بفردی نیست و بر تحولات آن همان قوانین اجتماعی حاکم است که بر جوامع دیگر.
2. ما معتقدیم که انسان دو نوع جهان بینی و شناخت دارد، یکی بنیاد گرفته بر منطق و آزادی و انتخاب و تکرر، و دیگری بر پا شده بر فراز خرافه و بی منطقی و انقیاد و اعتقاد به تک رنگی و زدایش تکرر. ما جهان بینی نخستین را «انسانی - علمی» می دانیم و جهان بینی نوع دوم را «ضد انسانی - ضد علمی» تلقی می کنیم. یکی استوار است بر کرامت و آزادی و تساوی حقوقی آحاد جامعه و دیگری مبتنی است بر زدودن فردانیت و کرامت و آزادی انسان ها و تبدیل کردن آنها به گوسفندان مطیع و همشکل یک گله انسانی از طریق اعمال تبعیض و سرکوب.
3. ما این جهان بینی دوم را «ایدئولوژی» می خوانیم و معتقدیم که اهل ایدئولوژی می خواهند ارزش ها و قوانین و آداب بی منطق و ضد انسانی خود را بر همگان تحمیل و مستولی کنند و برای این کار احتیاج به داشتن زور و امکان سرکوب دارند و پایشان که به قدرت حاکمه بیافتد و دست شان که به قوای نظامی و انتظامی برسد و توانائی استفادهء دلبخواه از خزانهء مردم را داشته باشند، پدر افراد جامعه را در خواهند آورد و خواهند کوشید گلستان پر نقش و نگار و پر از گل های رنگارنگ جامعه را به شوره زاری تبدیل کنند که در آن فقط یک نوع «خار و خاشاک» می روید و بس. پس، ما معتقدیم که اهل هیچ ایدئولوژی نباید بتواند زمام قدرت را در دست بگیرد. ما اسم این اعتقاد را سکولاریسم نو گذاشته ایم.
4. اما سکولاریسم (پیش از آنکه این صفت «نو» به آن اطلاق شود) به معنی خواستاری حکومت غیر مذهبی بوده است که در عبارت «جدائی حکومت از مذهب» متجلی می شده. ما معتقدیم که «سکولاریسم کلاسیک» بخشی از «سکولاریسم نو» ی ما است؛ چرا که مذهب هم، هر نوع مذهبی که باشد، خود یک صورت از ایدئولوژی است و ما وقتی خواستار جدا شدن ایدئولوژی از حکومت باشیم، خودبخود خواستار جدائی مذهب از حکومت هم شده ایم. پس، آنچه سکولاریسم کلاسیک و برداشت نوین از سکولاریسم را به هم وصل می کند همین اعتقاد است که «مذهب هم نوعی ایدئولوژی است» و ما، بی آنکه قصد برانداختن مذاهب را داشته باشیم معتقدیم که نباید حاملان ایدئولوژی های مذهبی و غیر مذهبی به قدرت برسند.
5. اما این حرف ممکن است سوء تفاهم آفرین باشد، بخصوص که ما در زبان فارسی، به مدد نویسندگان عرب زبان و مغول زدهء قرون وسطای مان، مرز میان همهء واژه ها را برداشته ایم؛ بطوری که می توانم ادعا کنم که نود در صد ما نمی توانیم تعریف های مستقلی از مفاهیم چهارگانهء اخلاق و ایمان و دین و مذهب ارائه دهیم و، در نتیجه، اهل ایدئولوژی با تکیه بر این اغتشاش می توانند ذهن ما را نسبت بواقعیتی که وجود دارد مشوب کنند و، مثلاً، مرتب در بوق های تبلیغاتی نوشتاری و گفتاری و دیداری خود بدمند که سکولاریست ها می خواهند ایمان و اعتقادات دینی و مذهب مردم را بر باد بدهند یا با سرکوب و زور آنها را از بین ببرند. شما اگر به سخنان آن دسته از نواندیشان مذهبی و اصلاح طلبان مذهبی که آشکارا مخالف سکولاریسم هستند گوش فرادهید در خواهید یافت که آنها بشدت پرهیز دارند که سکولاریسم را «جدائی مذهب از حکومت» بدانند و همواره می کوشند بجای واژهء «مذهب» از واژهء

«دین» استفاده کنند. آنها مرتب می گویند سکولارها می خواهند دین شما را از شما بگیرند یا اخلاق فاسد غربی را در جامعه رایج کنند و، از این نوع ادعاهای مغرضانه و فریبکارانه.

پس بخشی از کوشش ما «سکولارهای انحلال طلب» آن است که لااقل تفاوت دین را با مذهب توضیح بدهیم و در عین حال بگوئیم که، بر عکس ادعای معاندان، ما نه با دین مردم کاری داریم و نه با مذهب شان اما معتقدیم که هیچ مذهبی نباید در حکومت دخالت کند. می بینید که در مورد دخالت کردن یا نکردن دین در حکومت هم حرف نمی زنیم چرا که معتقدیم دین اساساً نمی تواند در حکومت دخالت کند.

برای روشن کردن این نکته، آخر اجازه دهید چند کلمه ای خدمت تان عرض کنم. ایمان یعنی اینکه شما اعتقاد داشته باشید در ماوراء عالم طبیعت، یک عالم دیگری هم وجود دارد که ملکوت خدا است و او ما را آفریده و پس از مرگ هم ما را به ملکوت خودش بر می گرداند. حال چرا ما باید بگوئیم که چنین آدم معتقدی نباید حاکم ما، رهبر ما یا رئیس جمهور ما باشد؟ این ایمان و اعتقاد او چه ضرری می تواند برای منی که چنین اعتقادی را ندارم داشته باشد؟ ما معتقدیم که ایمان اشخاص قابل کنترل نیست و در نتیجه موضوع مبارزه سکولارها قرار نمی گیرد. اما داستان در حد این ایمان به عالم غیب متوقف نمی شود. عده ای هم پیدا می شوند که یک گام بیشتر بر می دارند و می گویند که خدا گهگاه از میان مردم روی زمین کسانی را انتخاب می کند که پیامش را برای بقیه ببرند یا بیاورند. و چون تعداد این پیامبرها زیاد است هر گروه از مردم، بخصوص بر اساس زبان و جغرافیای محل زندگی شان، به یکی از این پیام آوران معتقد می شوند. این آدم های معتقد با پذیرش رسالت یک پیام آور از مرحله «ایمان» وارد مرحله «دین» می شوند. دین یعنی ایمان به خدا به اضافه اعتقاد به پیامبری یک شخص معین. ما دین عیسی را داریم، یا دین موسی را یا دین زرتشت را و یا دین بهاء را. بنظر سکولارها این مرحله از اعتقاد نیز برای دیگرانی که ایمان و دین دیگری دارند، یا اصلاً ایمان و دینی ندارند، خطرناک نیست و ما نمی توانیم بگوئیم که معتقدان به عالم غیب و پیامبری مثلاً زرتشت حق ندارند از جانب مردم برای حکومت انتخاب شوند. در اینجا ممکن است گفته شود که شاید حاکم معتقد به زرتشت تصمیم بگیرد که اعتقاد خود را بر همه مردم تحمیل کند و این نقض غرض است. من می گویم چنین کاری ممکن نیست چرا که اعتقاد به خدا و پیامبر اموری شخصی هستند و بازوی اجرائی ندارند.

اما مشکل وقتی پیدا می شود که عده ای می گویند فهم خدا و حرف خدا و پیامبر کار هر کسی نیست و این خودش یک «علم» است و عده ای باید در این علم تحصیل کنند. یعنی خودشان را بین انسان معتقد و خدای او جا می کنند و می گویند شما فقط از طریق ما است که می توانید به خدا برسید و در نیایشگاه هائی که بوسیله ما اداره می شوند می توانید با خدا تماس داشته باشید و ریز و درشت رفتار و گفتار روزانه تان هم باید بر اساس دستور العمل هائی باشد که ما از کلام خدا و پیغمبر استخراج کرده ایم. در زبان عربی - اسلامی به این مجموعه از «نیایشگاه و گردانندگانشان و دستورالعمل های صادره از جانب آنها» می گویند «مذهب». مذهب برداشت هر گروه از این واسطه ها است از یک دین. به همین دلیل هم ما در هر «دین» مذاهب مختلفی را داریم که متولیانشان همدیگر را قبول ندارند و هریک

خود را سخنگوی دین واقعی می دانند. وقتی حافظ از «جنگ هفتاد و دو ملت» سخن می گوید منظورش آن است که در عهد او ما حداقل هفتاد و دو نوع اسلام داشته ایم. دین اسلام است، اما مذهب می تواند سنی باشد، سنی حنفی باشد، سنی شافعی باشد، یا شیعه باشد، شیعه پنج امامی یا هفت امامی و یا دوازده امامی باشد. یعنی دین یکی است اما این آدم های واسطه از آن هزار جور مذهب استخراج کرده و هر کدامشان مذهب خود را «دین راستین» می دانند. مسلمان شیعه مسلمان سنی را نجس و جهنمی می داند و بر عکس. این اهل مذاهب مختلف، به رهبری کسانی که خود را «روحانی» می خوانند و من از آنها با نام «دینکار» یاد می کنم، بجان هم می افتند و همدیگر را لت و پار می کنند. ما خواهان ممنوع کردن ورود دینکاران که موجدان، نگهبانان و اعمال کنندگان مذاهب هستند به حوزه حکومت و آمریت هستیم. توجه داشته باشید که «دین» نه ایدئولوژی است و نه متولی خاصی دارد که در کار دیگران فضولی کند و، در نتیجه، در سطح فردی باقی می ماند و آزارش به کسی نمی رسد اما مذهب ایدئولوژی ناب است و ما خواهان انحلال حکومت های ایدئولوژیک هستیم.

بر این اساس ما اعتقاد داریم که هرکس از حکومتی که در ایران وجود دارد با عبارت «حکومت دینی» یاد کند یا بی اطلاع است یا غرض دارد. این یک «حکومت مذهبی» است و نه «دینی». یعنی حکومت مسلمانان بطور اعم نیست، حکومت یک فرقه کوچک جعلی و کم دامنه به نام تشیع اثنی عشری است که دینکارانش اکنون اعتقاد به ولایت فقیه، یعنی حکومت خودشان، را هم به آن سنجاق کرده اند. و تا این حکومت منحل نشود و دینکاران این فرقه کوچک به مساجدشان برنگردند ملت ایران روی خوشی نخواهد دید.

6. اصل بعدی اعتقادی ما آن است که جنبش های اجتماعی - سیاسی فعلی در ایران، از لحاظ سیاسی دارای ماهیتی سکولار (خواهان حکومت غیر مذهبی و نه ضد مذهبی) هستند و آنچه در یک ساله اخیر با عنوان «جنبش سبز» در سراسر جهان شناخته شده نیز دارای ماهیتی سکولار است. شنبه گذشته، در سالگرد 22 خرداد، تلویزیون صدای آمریکا با من گفتگوئی داشت و خانم مجری برنامه از من می پرسید که «آیا شما برای این ادعا آماری هم در دست دارید؟» من خنده ام گرفت و توضیح دادم که ادعای ما بر اساس منطق است و نه آمار. و در واقع، فکر می کنیم که اگر کسی مدعی شود که جوانان نسل سوم پس از انقلاب، که جز سرکوب و تحمیل و رفتار غیر انسانی از حاکمان خود چیزی ندیده اند، در خیابان ها کشته می شوند و در زندان ها مورد شکنجه و تجاوز قرار می گیرند آمده اند تا حکومت اسلامی را حفظ کنند و از طریق برداشتن احمدی نژاد و گذاشتن مهندس موسوی این حکومت را اصلاح کنند، این او است که باید برای سخن خود دلیل و مدرک بیاورد و توضیح دهد که چرا اگر این جوانان عقلی در کله دارند اینگونه شیفته حفظ حکومت مذهبی هستند. من می گویم ادعای ما را منطق پشتیبانی می کند. و اتفاقاً آن تیر غیبی هم که از هفت تیر آن ناجوانمرد رها شد و سال پیش در همین روزها سینه ندا آقا سلطان را شکافت نیز ادعای ما را تأیید می کند، چرا که ندا نه رأی داده بود و نه به خیابان آمده بود تا رأی خودش را پس بگیرد. او آمده بود تا فریاد خشم نسل اش را بر سر حاکمان بریزد و با پاهای خود به ضرورت انحلال حکومت اسلامی رأی داده بود.

7. اما، برای اینکه منصفانه عمل کرده باشیم، ما نمی‌گوئیم که جنبش سبز کلاً سکولار است بلکه ادعا می‌کنیم که بخش عمده‌ای از شرکت‌کنندگان در این جنبش سکولار هستند. سکولارهای سبز معرف نیروی سیاسی - اجتماعی مهمی در سپهر سیاسی کشور ما به حساب می‌آیند که تا کنون بخاطر سرکوب و توطئه حکومتیان (در هر دو جناح بنیادگرا و اصلاح طلب) صدایشان به گوش کسی نمی‌رسیده. ما سکولارهای انحلال طلب می‌خواهیم صدای آنها باشیم و نشان دهیم که در میدان سیاست ایران نیروی سومی به نام سکولارها هم وجود دارد که هرچه جناح اصلاح طلبی ضعیف‌تر می‌شود صدای اینها بیشتر به گوش می‌رسد.

دو کتاب من که امروز منتشر می‌شوند در واقع کوشش مختصری برای انعکاس آن صدا و این اعتقادات محسوب می‌شوند. اما کار ما نباید به انتشار کتاب در خارج کشور منحصر شود. بنظر من آنچه در این میانه مفقود است وجود یک «آلترناتیو سکولار انحلال طلب» است که بتواند مملکت مان را از چنگال این بیگانگان با انسانیت و حقوق بشر بیرون بیاورد.

خوشبختانه وقایع یک سال گذشته موجب شده که برخی از چهره‌های اصلاح طلبی هم به ضرورت سکولاریسم پی برده‌اند. در آستانه‌ی امسال خودمان، آقای دکتر سروش اعلام داشت که سکولاریسم سیاسی را می‌پذیرد و با چیزی که خودش اسمش را سکولاریسم فلسفی گذاشته مخالف است. ما هم که کارمان فلسفیدن نیست در این امر اشکالی نمی‌بینیم. ما می‌خواهیم به لحاظ سیاسی حکومتی سکولار داشته باشیم. آقای اکبر گنجی هم همواره اعتقاد خود به ضرورت وجود یک حکومت سکولار تأکید کرده است. و همین دو سه روز پیش اعلامیه‌ای به امضای آقایان نوری زاده و سازگارا و مخملباف منتشر شد که در آن وضعیت وخیم فعلی را نتیجه تداخل مذهب در حکومت دانسته‌اند. البته بنظر من می‌رسد که آنچه در اینگونه ادعاها تناقض ایجاد می‌کند به بحث‌های تاکتیکی بر می‌گردد مبنی بر اینکه آیا ما باید خواستاری سکولاریسم را با خواستاری انحلال حکومت اسلامی (که در واقع حکومت دینکاران شیعه‌ای است و نه اسلامی) همراه می‌کنیم یا نه؟

این را هم بگویم که هر آدم عاقلی می‌فهمد که تحقق خواست انحلال حکومت اسلامی امری یک شبه نیست و به مبارزه‌ای کم و بیش طولانی نیازمند است. اما اگر مثلاً به سخنان آقای گنجی دقت کنیم که پس از دریافت جایزه‌ی اخیرش گفت که فروپاشی حکومت اسلامی به نفع ما نیست، از فحواي این کلام در می‌یابیم که ایشان می‌گویند تا سکولارها آلترناتیو و رهبری خود را نیافریده‌اند سقوط حکومت اسلامی حادثه‌ای به نفع دموکراسی نخواهد بود. ما با این سخن مشکلی نداریم اما می‌گوئیم پس چرا معطلیم؟ چرا برای بوجود آوردن یک آلترناتیو سکولار مبتنی بر اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر اقدام نمی‌کنیم؟ و یا اگر پنهانی مشغول اقدام هستیم چرا آن را علنی نمی‌کنیم تا همه‌ی ایرانیان معتقد به ضرورت وجود این گزینه در آن شرکت کنند؟

بهر حال، اعتقاد من و همدلانم آن است که ما نباید منتظر اقدامات انحصار طلبانه‌ی اصلاح طلبان مذهبی - اخیراً سکولار شده بنشینیم. ما باید با هم ارتباط برقرار کنیم و تشکیلات خودمان را با درهائی گشوده و اقداماتی شفاف و آشکار بوجود آوریم. به همین دلیل، کتاب دوم من به مسئله‌ی سکولاریسم نو

برای ایران می پردازد و جریان حرکت بسوی ایجاد تشکلی سکولار و سبز را گزارش می کند؛ تشکلی که سکولار است و جود را جزئی از بخش سکولار جنبش سبز داخل کشور می داند.

در فروردین امسال، در یک تصمیم دسته جمعی، بخشی از ما سکولارهای خارج کشور تصمیم گرفتیم که شبکه ای برای پیوند دادن سکولارها با هم بوجود آوریم. اسم این تشکل را گذاشته ایم «شبکه جهانی سکولارهای سبز ایران» و هم اکنون حدود صد نفری در این شبکه عضویت دارند. در هر شهر می خواهیم، به مدد اعضاء شبکه، دست به ایجاد انجمن های سکولار سبز بزنیم. هم اکنون این انجمن ها در شهرهای تورنتو، لندن و برلین آغاز بکار کرده و یا در شرف اعلام موجودیت هستند. و امشب می خواهیم در اینجا با کمال خوشحالی به اطلاع شما برسانم که مقدمات تشکیل انجمن سکولارهای سبز شهر واشنگتن هم فراهم شده و این انجمن هم بزودی اعلام موجودیت خواهد کرد و امیدوارم از میان حضار مجلس امشب هم عده ای داوطلب عضویت یا لاقلاً هواخواهی تشکل سکولارهای سبز شهر خود باشند تا بتوانیم هرچه زودتر جلسات بحث در مورد چگونگی رسیدن به یک گزینه سکولار و دموکرات را تشکیل داده و با همفکری و همدلی یکدیگر گامی در راه خروج کشورمان از بن بست فعلی برداریم.

اما حیف است سخنانم را تمام کنم و اشاره ای به مقاله جالبی که اخیراً از سوی دوست ارجمندم دکتر مهرداد مشایخی و آقای سیاووشی منتشر شده نداشته باشم. ایشان در این مقاله از ضرورت برقرار شدن یک «دیالوگ ملی» سخن گفته اند. خواستم بگویم سخنان امشب مرا هم جزئی از این دیالوگ ملی تلقی کنید و اگر دلتان برای مملکت تان می سوزد یا تنگ شده بکوشید با قلم و قدم و نشست و گفتار در این «گفتگو» شرکت سازنده داشته باشید. ما قرار نیست بر سر عقاید سیاسی مان با هم توافق کنیم، یا آنها را به نفع اتحاد کنار بگذاریم. من از تفاوت و تکرر عقاید لذت می برم و از «وحدت کلمه» و «همه با هم» خمینی وار متنفرم اما معتقدم که می توان بر سر حقوق بشر، که اجرایش فقط در یک حکومت سکولار ممکن است، توافق کنیم و زیر چتر این توافق به آن دیالوگ ملی برسیم که بالاخره بعد از صد سال ما را به عضویت کامل در جامعه متمدن بشری رهنمون خواهد شد.

برگرفته از سایت «سکولاریسم نو»:

<https://newsecul.ipower.com/index.htm>

آدرس فیلترشکن سایت شخصی نوری علا:

<https://puyeshqa.ipower.com/Esmail.htm>

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نور علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com